



## Emma Goldman **علل و انگیزه های** **حسادت و امکان درمان آن**

### اما گلدمن

<http://anarchi.persianblog.com/>

با تشکر از

آنکه دلمشغول زیستن باشد ، قادر به گریز از رنج معنوی و شکنجه های روحی نیست . اندوه و پریشانی ناشی از اندیشیدن به گذر عمر ، همراهان دائمی زندگی ما میباشند ! این اندوه و پریشانی را انسان های بدسرشت به ما تحمیل نمی کنند بلکه از بطن روح ما فرا روئیده ، تارو بود وجود ما را تشکیل میدهد !

درک این نکته بسیار ضروری است زیرا انسانهایی که قادر به رها ساختن خویش از اینگونه تصورات نبوده ، بدبختی خویش را حاصل بدسرشتی دیگران می پندارند . به سبب این خشم و نفرت کوتاه نظرانه ، از رشد فکری باز می مانند ! همواره دیگران را مسئول ، مجرم و گناهکار می شناسند ! حال آنکه خود گناهکارند ! اینان به قله های زیبای حقیقت انسانی دست نمی یابند زیرا انسان های حقیقی ، خوب و بد ، اخلاقی و غیر اخلاقی را اصطلاحاتی محدود کننده میدانند که در گیرودار کنش متقابل احساسات بروز می کند !

امروزه نیچه ، فیلسوف «*آنسوی خیر و شر*» را اغلب مسئول تحریک حس تنفر ملی و ویرانگری میدانند ! اما فقط قضاوت کسانی است که آثار وی را اصولا و یا به درستی مطالعه نکرده اند ! «*آنسوی خیر و شر*» ، یعنی آنسوی محکومیت ، کشتن ، تهمت زدن ، پیگرد و امثالهم ! «*آنسوی خیر و شر*» پنجره ای بر فردینی عالی می گشاید که با تمام دیگرانی که چون ما نیستند و دیگرانند ، تقاهم دارد ! من به زحمات طاقت فرسای دموکراسی که با سلاح مساوات برونی به مواجهه منش ظریف انسان میرود ؛ نظر ندارم . «*آنسوی خیر و شر*» از حق و شخصیت فرد سخن می گوید ! این امر البته ممکن است که موجب اعتشاش در زندگی گردد اما ربطی به نظرات پوریتانیستی ندارد که معتقد است : فقط من محق می باشم !

رادیکال آشتی ناپذیر - شبه رادیکال هم وجود دارد - این شناخت عمیق انسانی را بلافاصله در زمینه روابط جنسی و عشقی به کار می بندد . هیجانان عشقی و جنسی بیانگر درونی ترین ، شدیدترین و عاطفی ترین احساسات انسانی ما می باشند . این عناصر چنان رابطه مستقیمی با خصوصیات جسمی و روحی هر فردی دارند که باعث تفاوت روابط عشقی با یکدیگر می گردند . یعنی هر عشقی ، بیانگر نشانه ها و تاثیرات انسان هائی است که به یکدیگر عشق میورزند . هر رابطه عشقی می بایست به طور طبیعی ، صورت کاملا شخصی داشته باشد . نه دولت ، نه کلیسا ، نه اخلاقیات و نه دیگران ، نباید در آن دخالت ورزند !

اما متاسفانه این چنین نیست . این ارتباط عمیق دوجانبه ، تحت فشار ممنوعیت ها ، اجبارات و

تصمیم گیری های گوناگون قرار دارد. این عناصر خارجی مطلقاً با عشق بیگانه بوده، موجب تضاد و برخوردی همیشگی (بین عشق و قانون) میگردند. از این روی است که زندگی عشقی ما به فساد بی ارزش آلوده میشود! عشق پاکی که ادبا بسیار در باره آن سروده اند، امروزه در واقع وجود خود را به علت باخودبیگانگی و مسخ؛ از دست داده است. پول، مقام و منزلت اجتماعی، به مشخصات عشق تبدیل شده اند و این امر نتیجه ای جز فحشا ندارد! اگر چه سعی می کنند که جامه قانون به آن بپوشانند!

حسادت، بدترین خصلت زندگی عشقی دست و پا شکسته ما است. عموماً تصور می کنند که حسادت ارثی بوده، از دل آدمی زوده نمی شود! این بهانه ساده ای است برای کسانی که توانایی و آمادگی برخورد عقلانی با علت و معلول را ندارند!

تأسف خوردن بر عشق از دست رفته و ارتباط عشقی پایان یافته، بسیار طبیعی است. اندوه دل، موجد ادبیات ارزشمند و شناختی عمیق تر گشته است. به عنوان نمونه میتوان از بایرون، شلی و هاینه نام برد! اما آیا می توان این درد را با حسادت (که عموماً مورد نظر است) مقایسه نمود؟ اختلاف این دو، به اندازه تفاوت عاقل و سفیه، ظریف و زمخت است! همچون تقابل منزلت انسان است با خشونت بی حد و مرز! حسادت دقیقاً در نقطه مقابل تقاهم، علاقه و بخشایندهی قرار دارد. هیچگاه بر منش انسانی نیفزوده است! تنها تأثیر حسادت، عبارت از کینه ای است که باعث بی خویشی انسان ها شده، با بی علاقهی و عدم اعتمادی که به وجود می آورد، آدمی را پست و زمخت می سازد!

حسادت، تصویری نادرست، از تراژدی - کمدی ازدواج به ما نشان میدهد! از انسان، شاکه کوه نظر و خودبینی میسازد که به محق بودن خود و به خطا کاری، خشونت و گناهکاری قربانی خویش معتقد میباشد! حسادت مانع کوشش در زمینه درک نمودن دیگران میگردد! فقط خواستار مجازاتی هر چه سخت تر میباشد!

چنین طرز تفکری در ((الگوی)) شرافت به ثبت رسیده، به صورت دوئل با قوانین نامکتوبی تجلی می یابد که مطابق با آنها، قصاص فریب دهنده زن، مرگ است. حتی اگر زن و مرد آزادانه به ندای احساسات درونی خویش پاسخ داده باشند، باز هم هنگامی از شرافت! اعاده حیثیت میگردد که خونی ریخته شود و مهم نیست که زن قربانی شود یا مرد!

تحقیقات تاریخی رکلوس، مورگان و دیگران در مورد زناشویی اقوام بدوی، خود استدلالی علیه حسادت است! کسی که با نوشته های آنان آشنا نباشد نیز می داند که تگ همسری، متأخرترین شکل روابط جنسی است که حاصل خو گرفتن به زندگی خانگی و مالکیت بر زن می باشد! انحصار طلبی و این احساس ناگزیر حسادت، از این سرچشمه آب می نوشد! در گذشته وقتی زن و مردی بی پروا، قانون و اخلاق یکدیگر را می یافتند، حسادتی وجود نداشت! زیرا حسادت بر این تصور استوار است که زن در انحصار شوی خویش می باشد و بلعکس! وقتی کسی جرات پایمال نمودن این حق الهی و مقدس را بخود بدهد، حسادت دست به اسلحه می برد! در چنین شرایطی، ادعای طبیعی بودن حسادت، مضحکه ای بیش نیست! در واقع حسادت چیزی نیست جز حاصل غیر طبیعی انگیزه ها و علل آن!

بدبختانه فقط ازدواج های محافظه کارانه بر این حق انحصاری، استوار نیست! روابط به اصطلاح آزاد نیز به همین گونه اند. در اینجا شاید باز هم عده ای به این نتیجه برسند که این هم دلیل دیگری است بر اثبات موروثی بودن حسادت! اما باید توجه داشت که این حق انحصار در زناشویی از دیرباز تا به امروز! نسل به نسل به عنوان حقی مقدس و ضامن پاکی خانواده، به ما رسیده است! کلیسا و دولت، همانگونه که ارتباط جنسی انحصاری را تنها ضامن دوام ازدواج میدانند، حسادت را نیز بعنوان سلاح پاسداری از حق مالکیت توجیه می کنند!

اما بسیاری از کسانی که حاضر به قبول قانونی بودن روابط جنسی انحصاری نیستند، خود قادر به رهایی از قید آداب و رسوم نبوده اند و به همین دلیل چون همسایگان محافظه کارشان، در لحظه ای که مالکیشان به خطر می افتد؛ به حسادت پناه می برند!

مرد یا زن آزاده ای که چنان بزرگوار است که روابط معشوق خود با دیگران (رقیب) را جنابیت تلقی نکند! از سوی دوستان محافظه کار خود، تحقیر میشود و یاران رادیکالش وی را به مضحکه

میگیرند! او را ترسو یا فاسد میدانند و اقدامش را ناشی از انگیزه های پست و مادی می انگارند! به هر حال زن و یا مرد به موضوع لطیفه های ناپسند و مبتذل تبدیل میگردند! آن هم تنها به دلیل اینکه بدون نمایشات حسادت آمیز یا اخطارهای وحشیانه در زمینه کشتن دیگران ، احساس شخصی معشوق یا همسر خود را درک نموده، حق وی نسبت به بدنش را قبول میکند!

عناصر دیگر حسادت ، عبارت از غرور مرد و هم چشمی زن می باشد. مردان در زمینه جنسی ، تازه به دوران رسیده هائی هستند که دائماً می خواهند از موفقیت و جاذبه شان نزد زنان لاف بزنند! در ایفای نقش تسخیر کننده ، پافشاری میکنند زیرا همواره به آنان گفته اند که زنان «» فریب خوردن و تصرف شدن را دوست دارند «» ! می انگارند که تنها خروس مزرعه هستند ، گاو نری می باشند که میخواهد با نشان دادن شاخ خویش ، گاو ماده را به خود جلب کند! وقتی رقیبی پا به صحنه میگذارد ، غرورشان خدشه دار می گردد! صحنه ای که بر آن حکومت دارد ، متشکل است از تسلیم جنسی زن ! به تنها مردی که می تواند به وی تعلق داشته باشد . حتی مردان به اصطلاح فرهیخته نیز بر همین نظر هستند ! به بیان دیگر ، به خطر افتادن حق انحصار مرد در رابطه با غرور او ، در اکثر موارد موجب برانگیختگی حسادت وی می گردد

آنچه باعث حسادت زنان میشود : عبارت است از ترس از آینده خود و فرزندانشان که حاصل وابستگی اقتصادی است. و نیز چشم و هم چشمی با زنان دیگری که ممکن است مورد علاقه همسر خویش واقع گردند! انصافاً هم باید گفت که جاذبه های بیرونی زن ، قرن ها است که ورق برنده او می باشد . به همین دلیل ، زنان می بایست ارزش و زیبایی زنان دیگر را ناچیز شمارند تا ارزش خود را محفوظ دارند

مضحک اینجاست که در بسیاری موارد ، زن و مردی که به یکدیگر حسادت میورزند اصولاً با هم رابطه ای ندارند! در این مورد آنچه خواستار محکومیت این «» بی عدالتی «» عیان میگردد ، همانا نارضایتی و غرور زخم خورده است نه عشقی آسیب دیده ! زنی که به همسرش شک دارد یا جاسوسی وی را می کند ، اغلب علاقه ای به وی نداشته و هرگز در حفظ علاقه او نسبت به خویش ، نکوشیده است ! اما زمانی که رقیبی پا به صحنه میگذارد ، زن به یاد جذابیت خود به عنوان ! وسیله دفاع از خویش می افتد. دفاعی که حتی وسائل خشن و مستهجن نیز برای آن کافی نیست آشکار است که حسادت نتیجه عشق نمی باشد .. تحقیقات نیز نشان داده اند که در بیشتر موارد ، انسان هائی که کمتر از عشق سرشارند ، بیشتر گرفتار حسادت می باشند. کسانی که بر پایه هماهنگی و وحدت درونی به یکدیگر تعلق دارند ، هرگز اطمینان و اعتماد متقابلشان را به سبب علاقه ای که به شخص سومی پیدا می کنند ، از دست نمی دهند و رابطه آنان به دشمنی زنده ای که اغلب شاهد آن هستیم ، ختم نمی گردد! ممکن است قادر به درک تصمیم معشوق خود نباشند و البته جز این هم نمی تواند بود! اما هیچیک حق نفی ضرورت نزدیکی او با دیگری را ندارد! در اینجا می خواهیم چنین نتیجه گیریم که ادعای غیر اخلاقی و زشت بودن علاقمندی يك تن به بیش از ! يك نفر ، ادعای احمقانه ای است

من بعضی از علل و انگیزه های حسادت را مورد بررسی قرار دادم اما باید از ازدواج نیز به عنوان محرك حسادت یاد کنم ! از نظر دولت و کلیسا ، ازدواج پیمانی است که تنها با مرگ پایان می یابد! و عموماً شرط يك زندگی سرفرازانه و درست را همین امر می دانند! اکنون که می بینم عشق با همه گوناگونی و تجلیاتش محدود می گردد ، جای شگفتی نیست که حسادت نیز سر بر می آورد. «» از اکنون يك روح و يك پیکر می باشید «» ، یعنی شعاری که زن و مرد آن را می پذیرند تا رابطه شان مورد قبول دنیای خارج قرار گیرد ! نتیجه ای جز عدم اطمینان ، کینه و پستی ندارد . رابطه زوجی که این چنین بدون وابستگی فکری و احساسی و بدون علایق و آرزوهای !برونی به یکدیگر زنجیر شده باشند، جبراً از کینه آکنده میگردد و دیگر قابل تحمل نخواهد بود این زنجیر ها بهر حال از هم خواهند گسست و شرایطی که بوجود خواهند آورد ، بدون آنکه

جای شگفتی باشد ، زشت ترین و معمولی ترین آثار و انگیزه های منش انسانی را هویدا خواهد کرد! به بیانی دیگر ، حسادت و زندگی زناشویی غیر طبیعی امروزی ما ، از دحالت های قانونی ، مذهبی و اخلاقی نشأت گرفته اند! حسادت وسیله مجازات سفاهت ها ، نادانی ها و پیش داورى های بشر است ! اما کسی نباید خود را تنها به این دلیل که قربانی مناسبات اجتماعی است ، موجه بداند!

روشن است که ما تحت شرایط غیر عادلانه اجتماعی و زیر فشار تحمیلات تنگ نظرانه اخلاقی ، رنج میکشیم ! اما مگر نیروی آگاهی خود که هدف سرشار نمودن زندگی از حقیقت و عدالت را ! تعقیب می کند ، از دست داده ایم

تئوری « انسان حاصل مناسبات اجتماعی است » تنها به عدم علاقه و بی توجهی نسبت به این مناسبات منجر شده است ! هماهنگ شدن با روش ناسالم و غیر عادلانه زندگی ، باعث افزایش بی عدالتی و مسخ شدگی آن میگردد و در عین حال ، انسان این به اصطلاح اشرف مخلوقات ، با همه نیروی اندیشه ، شناخت و ابتکارش ، نا توان تر و گوشه گیر تر شده ، خود را به سرنوشت می سپارد

حال که سعی کرده ام تا علل و انگیزه های زندگی دست و پا شکسته عشقی مان را روشن نمایم ، اکنون در این رابطه از یک راه ممکن درمان بیماری حسادت سخن خواهم گفت ! ادعا می کنم که هر زن و مردی قادرند در درمان حسادت ، موثر باشند ! نخستین گام این مسیر ، همانا درک این مهم می باشد که هیچک مالک و پاسدار و حاکم بر حرکات دیگری نیست ! گام دوم آن است که هر یک به آن اندازه سعه صدر ( صبوری ) داشته باشد که عشق و علاقه ای را که از روی میل و اختیار نبوده است ؛ بی ارزش بداند ! عملی که تنها به علت احساس مسئولیت ناشی از امضای سند ! ازواج ، انجام پذیرد ، عمل درستی نیست ، فریب است

آنچه بخواهیم به زور نگهداریم کنیم ، ارزش نگهداری ندارد ! عمل نادرست تر این است که سعی کنیم تا آخرین حد ممکن ، به نفس کسانی که دوستشان داریم ، نفوذ نمائیم ! این کار حاصلی جز ویرانی آن اندک علاقه ای که هنوز در رابطه موجود است ، نداشته و بالاخره با از بین رفتن ! عشق ، دوستی و احترام متقابل پایان میگیرد

حسادت وسیله ای ناپسند جهت حفاظت از عشق اما عاملی مطمئن برای نابودی ، احترام به خویش است ! زیرا کسانی که حسادت می ورزند خود را همچون معتادان به پستی می کشانند به نحوی که محیط خارج ، با احساس تنفر از آنان میگریزد ! درد از دست دادن عشق یا بی پاسخ ماندن اظهار عشق ، هیچگاه سبب سطحی به نظر رسیدن انسان نیست ! اشخاص عاطفی و پر احساس میبایست از خود سؤال کنند که آیا حاضر هستند رابطه ای را به زور قبول نمایند؟ پاسخ ! مسلماً منفی است

انسان ها غالباً به زندگی در کنار یکدیگر ادامه میدهند در حالیکه مدتهاست با هم زندگی نمی کنند ! حسادت در چنین جوی بر احوال رشد میکند و با قتل و جنایت پایان می یابد ! پیدا است که در مقابل آن ، قطع رابطه زناشویی کار شجاعانه و آزادی بخش میباشد ! آنچه باعث اطمینان به یک عشق میشود ، عبارت از درک این نکته است که زن و مرد ، یک جان و تن نیستند بلکه دو انسان با منش ها ، احساسات و علائق مختلف بوده و هر یک دارای جهان بینی ، اندیشه ها و علائق خاص خود می باشند ! بسیار عظیم و عاشقانه خواهد بود اگر این دو جهان ، در حالت آزادی و برابری ابد دیدار یکدیگر بروند ! چنین دیداری ، گرچه کوتاه ، بسیار پر ارزش می باشد

کار شایسته انسان های عاشق ، گشودن هرچه بیشتر دروازه های عشق است ! اگر عشق بتواند بدون پروای سگان پاسبان جریان یابد ، حسادت رشد نخواهد کرد زیرا به زودی آشکار خواهد شد که مکان های بی قفل و زنجیر عوامل برانگیزنده حسادت نمی باشند . پایان